

شخصیت در آینه زبان

پیوند زبان و شخصیت در جای خالی سلوچ

فرزانه مجتهدی



Character In The Mirror Of Language

The Relationship Between Character and Language
In The Absence Of Soluch

Farzane Mojtaehedi



9 786002 591630

شخصیت در آینه زبان

(پیوند زبان و شخصیت (در جای خالی سلوچ)

مؤلف:

فرزانه مجتهدی



نشر نویسنده

۱۳۹۴

سرشناسه	: مجتهدی، فرزانه، ۱۳۶۲.
عنوان و نام پدیدآور	: شخصیت در آیین زبان: پیوند زبان و شخصیت (در جای خالی سلوچ)
مشخصات نشر	: اراک: نشر نویسنده، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۱۵۰ ص.
شابک	: 978-600-259-163-0
وضعیت فهرست نویسی	: فیپای مختصر
یادداشت	: فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است.
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۸۸۰۲۴۳



نشر نویسنده

شخصیت در آیین زبان مؤلف: فرزانه مجتهدی

ناشر: نشر نویسنده

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نویسنده

صفحه آرا: طیبه خانقائی عراقی

طراحی جلد: آرش سپهری

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰

بها: ۱۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۹-۱۶۳-۰

حق چاپ برای مؤلفان محفوظ است.

نشانی: اراک - خیابان دانشگاه - احسان ۱۸، پلاک ۱۴۵-۱۰

کد پستی: ۶۵۸۷-۷-۳۸۱۷۸ تلفن: ۰۸۶۱-۳۲۵۷۱۸۴

www.nevisande.Org

پیشکش به:

آموزگاران زندگی ام که شعلہ نوشتن را در وجودم زنده نگه داشتند:

دکتر فروغ صہبا

و

دکتر محمدرضا عمران پور

از دم زدنی فلک دگرگون گردد

هر دون سخی و هر سخی دون گردد

وز اندیشه آن که تا چنین چون گردد

دل در بر زیر کان همی خون گردد

(عین القضاات همدانی)

فهرست مطالب

مقدمه	۱۱
خلاصه داستان	۱۷
فصل یکم: زبان و اجتماع	۱۹
برخی از عوامل زبانی مؤثر در بروز ویژگی‌های اجتماعی	۲۰
۱-۲ زبان و مکان زندگی	۲۰
۲-۲ زبان و فقر	۳۵
۳-۲ زبان و بی‌اعتمادی	۴۳
پانوشتهای فصل یکم	۵۴
فصل دوم: زبان و مسائل فردی	۵۵
برخی از عوامل زبانی مؤثر در بروز مسائل فردی	۵۶
۱-۳ زبان و جنسیت	۵۶
۲-۳ زبان زنان - زبان مردان	۶۵
۳-۳ زبان و سن	۷۲
۴-۳ زبان و شغل	۷۶
پانوشتهای فصل دوم	۷۸
فصل سوم: زبان و احساسات	۸۱

۸۲.....	برخی از عوامل زبانی مؤثر در بروز احساسات
۸۲.....	۴-۱ زبان خشم
۱۰۷.....	۴-۳ زبان شادی
۱۱۶.....	پانویشت‌های فصل سوم
۱۱۷.....	فصل چهارم: زبان و قدرت
۱۱۸.....	برخی از عوامل زبانی مؤثر در بروز قدرت
۱۱۸.....	۵-۱ زبان و قدرت
۱۲۴.....	۵-۲ کاربرد ضمائر
۱۲۸.....	۵-۳ فعل
۱۳۵.....	۵-۴ جمله
۱۴۱.....	پانویشت‌های فصل چهارم
۱۴۳.....	چند انتقاد
۱۴۷.....	منابع

مقدمه

مهم‌ترین ویژگی انسان که او را از سایر موجودات متمایز می‌کند زبان است. انسان بوسیله زبان می‌تواند در مورد گذشته و آینده خود صحبت کند، افکار و احساساتش را به بیان در آورد و تجربیات گذشته‌اش را به آیندگان انتقال دهد. «اگر بخواهیم توصیف ساده و تقریبی از زبان به دست دهیم می‌توانیم بگوییم که زبان آوا و معنی را به طریقی به یکدیگر پیوند می‌دهد. تسلط بر زبان در اصل به معنی توانایی درک گفته‌ها و تولید علایمی با تعبیر معنایی هدف مند است.» (چامسکی ۱۳۷۷: ۱۶۳)

انسان با هر کلمه و هر مفهومی که فرا می‌گیرد، دریچه تازه‌ای از جهان، بر روی اندیشه‌اش گشوده می‌شود. داستان این گونه است، نویسنده با نوشتن داستان و با زبانی که برای بیان آن برمی‌گزیند خالق دنیای جدیدی است، دنیایی که هر چند انعکاسی از واقعیت است، اما ریشه آن در تخیل نویسنده گره خورده است. نویسنده با زبان و واژگانی که بر می‌گزیند، مخاطب خود را وارد جهانی پر از شگفتی می‌کند و بدین وسیله زبان و دیدگاه جدیدی را به جامعه انسانی ارائه می‌دهد که قبل از این یا وجود نداشته و یا اگر وجود داشته، چشم انسان بر رویش بسته بوده است. همان گونه که در کتاب فلسفه روشنگری آمده است: «نمی‌دانم آیا نمی‌توان گفت بزرگ‌ترین مانع پژوهش حقیقت آن نیست که ذهن خالی از علم است بلکه آکنده بودن ذهن از پیش داوری است؟» (کاسیرر، ۳۳) یکی از مقاصد داستان همین است، مسائل بدیهی را که اجتماع بدون چون و چرا پذیرفته، غیر عادی نشان دهد و ابزار نویسنده در این راه زبان است. «زبان که عالی‌ترین تطور آن در ادبیات تجلی یافته، نقش منحصر به فرد انسان را در جهان جانوران باز می‌نمایاند و رشد انسان را که از منشا حیوانی خود فراتر رفته نشان می‌دهد. زبان ما را در کار ادراک یاری

می‌رساند و می‌توان گفت که در واقع به ادراک ما شکل می‌بخشد.» (گلشیری، ۴۶۴) هر واجی با قرار گرفتن در کنار واج‌های دیگر، هزاران کلمه را می‌سازد و با قرار دادن هر کلمه‌ای در کنار کلمات دیگر، هزاران جمله را می‌توان آفرید. هر فردی بنا بر مقتضیات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود این توانایی را دارد که هزاران جمله جدید متولد کند. با آفرینش این جملات است که انسان دنیای تازه‌ای را تجربه می‌کند. نویسنده با ساز و کارهایی که در اختیار دارد سعی در آفرینش چنین دنیایی دارد و مهم‌ترین عنصری که بوسیله آن داستان و این دنیای تازه ساخته می‌شود، شخصیت است. ویرجینیا ولف در مورد اهمیت شخصیت در رمان می‌گوید: «من معتقدم سر و کار همه رمان‌ها فقط با شخصیت است، و فقط برای طرح و ترسیم شخصیت است که قالب رمان را طرح افکنده‌اند و پرورش داده‌اند.» (ژان پل سارتر) معتقد است اندیشه و نظریه‌ای در رمان وجود ندارد مگر این که از طریق روابط شخصیت‌ها با یکدیگر بیان شده باشد. (حسنکلو، ۹۹) هر شخصیتی که آفریده می‌شود، بایستی مانند انسان‌های واقعی صدا و زبان خاص خود را دارا باشد، چرا که این زبان، بیان‌کننده دیدگاه و جهان‌بینی آن فرد است. همان‌گونه که محسن سلیمانی می‌نویسد: «گفت و گو به هیچ وجه نباید وسیله بیان عقاید باشد. استفاده از عقاید در گفت و گو هنگامی رواست که کلید شناخت شخصیت گوینده باشد.» (سلیمانی، ۳۶۴) به قول میخائیل باختین: «زبان وقتی معنادار است که کسی با دیگری سخن بگوید، حتی اگر آن فرد دیگر مخاطب درونی خود فرد باشد.» (۱۸) این که شخصیت‌ها و زبان برگزیده شان، چگونه بایستی پرورانده شوند تا قابل‌باور به نظر آیند، بستگی به درک نویسنده از موقعیت افراد در اجتماع دارد. باید توجه داشته باشیم «انگاره ثابت و معینی را می‌توان در جمله‌های متعدد و مختلفی بیان کرد.» (لوریا، ۲۱۱) و این تعدد و اختلاف زبان، به اندازه انسان‌های روی زمین (در گذشته، حال و آینده) می‌باشد. چرا که همه افراد - حتی اگر دو نفر در یک

خانه بزرگ شده باشند - تفکر، خصوصیات اخلاقی و ویژگی‌های روحی خاص خود را دارا هستند و این تفاوت، در زبان آن‌ها نیز بازتاب پیدا می‌کند. لئونارد بلومفیلد در مورد زبان این گونه می‌نویسد:

«زبان مجموعه گفته‌هایی است که ممکن است در یک جامعه زبانی فرضاً یکدست بیان شود. البته روشن است که جامعه زبانی مورد نظر بلومفیلد - یعنی - مجموعه افراد دارای رفتار زبانی یکسان {۳}- در جهان واقعی وجود ندارد. هر فردی زبان را در طی تعامل‌های اجتماعی با کسانی فرا می‌گیرد که نحوه گفتار و تعبیر و تفسیرشان از آنچه که می‌شنوند و باز نمودهای درونی زیربنای کاربرد آن‌ها از زبان متفاوت است.» (چامسکی ۱۳۸۰: ۴۲) باختین معتقد است:

«زبان هر لحظه در حال رده‌بندی است و نه تنها به گویش‌های مختلف به معنای خاص کلمه {یعنی گویش‌هایی که با علائم زبان شناختی صوری} {مخصوصاً علائم آوا شناختی معین می‌شوند}، بلکه به زبان‌های اجتماعی، ایدئولوژیک گوناگون نیز رده‌بندی می‌شود: زبان‌های مشاغل گوناگون، زبان‌های گونه‌ای، زبان‌های خاص نسل‌های مختلف و جز آن. این رده‌بندی و تنوع گفتار... تا زمانی که زبان زنده است و فرایند سیورورت را طی می‌کند، بسط می‌یابد و تا درونی‌ترین لایه‌های آن نیز نفوذ می‌کند.» (باختین، ۱۵)

زبان افراد حتی بنا به شرایط مختلفی که در آن قرار می‌گیرند متفاوت است. زمانی که فرد عصبانی است، تندتر حرف می‌زند، بعضی به لکنت می‌افتند و یا یکی از اعضای بدنشان پرش پیدا می‌کند. افرادی که از طبقه پایینی هستند، احتمالاً فحش می‌دهند و پیرزن‌ها و افراد ناتوان نفرین می‌کنند. معمولاً در این هنگام از جملات و مصوت‌های کوتاه استفاده می‌شود تا سرعت ادای کلمات زیاد شود و خشم افراد فوران کند. در هنگام اندوه بیشتر از مصوت‌های بلند استفاده می‌شود. نویسندگانی که بتواند ویژگی‌های افراد را در زبان

شان انعکاس دهد می تواند شخصیت هایی واقعی را خلق کند و بین شخصیت های داستان و مخاطب آشنایی ایجاد کند. همان گونه که راجر وبستر می گوید: «نخستین گام در شناسایی متن یا «آشنایی» آن هنگامی برقرار می شود که ویژگی های یکی از شخصیت ها را تشخیص دهیم... بدیهی بودن مؤثرترین شیوه برای واداشتن افراد به این است که چیزی را واقعی یا طبیعی تلقی کنند...» (۱۳۶)

نگارنده معتقد است انسان ها حتی در موقعیت های مشابه واکنش یکسانی نشان نمی دهند، برای نمونه ترافیکی را تصور کنید، راننده ای با خونسردی منتظر می ماند تا چراغ سبز شود، راننده دیگری با اضطراب به ساعتش نگاه می کند و مدام دست و پایش را تکان می دهد، و در سوی دیگر چند جوان سرخوش، آدامس می جووند، می خندند و از فرصت استفاده کرده و شروع به دست زدن و خندیدن می کنند. یا زبان افراد در یک روز گرم تابستانی که مگس های مزاحم را از اطراف خود می رانند، با یک صبح سرد زمستانی که پا تند می کنند تا سریع تر به مقصد برسند متفاوت است. نویسنده موفق کسی است که بتواند دنیای متفاوت هر انسانی را کشف کند و به خوبی در داستانش نمایش دهد. «نه زبان ما یک پارچه، همگون و واحد است و نه جهان ما، ما در دنیایی متکثر و بس گونه، و متشکل از جهان هایی بی شمار زندگی می کنیم.» (مهاجر، ۲۰)

در دنیای داستان، مانند دنیای واقعی، انسان هایی با ویژگی های مختلف زندگی می کنند. آن ها بنابر محیط زندگی، منزلت، جنسیت، سن، شغل و موقعیت های مختلف احساسی زبانی متفاوت از دیگران دارند. نویسنده باید تمام این زبان ها را در داستانش انعکاس دهد. تحقیق پیش رو نشان می دهد، در داستان جای خالی سلوچ، شخصیت های متفاوتی خلق شده است، شخصیت هایی که هر یک به گونه ای متفاوت از دیگری فکر می کنند، راه می روند و حرف می زنند. محیط کوچک زمینج بر روی بینش، اعتقادات و گزینش

واژگانی آن‌ها تأثیر گذاشته است به طوری که خواننده از ورای زبان و عمل آن‌ها روستایی و بی سواد بودن شان را درک می‌کند. هر یک از شخصیت‌ها زبان خاص خود را دارا هستند و در موقعیت‌های مختلف احساسی به گونه متفاوتی صحبت می‌کنند. به این طریق نویسنده، برای آفرینش شخصیت‌های داستان‌اش تا اندازه زیادی از زبان آن‌ها کمک گرفته است اگرچه در قسمت‌هایی از داستان، نویسنده به طور مستقیم خصوصیات شخصیت‌ها را به خواننده معرفی می‌کند اما در اکثر موارد این شیوه مستقیم بوسیله شیوه غیر مستقیم حمایت شده و زبان و اعمال هر یک از آن‌ها معرف منش و خصوصیات شان است.

این تحقیق حاصل پایان‌نامه‌ای است که در دانشگاه اراک به راهنمایی دکتر محمدرضا عمران پور و مشاوره دکتر فروغ صهبا در سال ۱۳۸۸ در چهار فصل انجام شد:

در فصل یکم ارتباط بین زبان و ویژگی‌های اجتماعی افراد بررسی شد. در این فصل، تأثیر محیط بر روی انتخاب واژگان، اعتقادات، نحوه تعاملات اشخاص مورد بررسی قرار گرفت. فصل دوم به تأثیر مسائل فردی بر روی زبان اختصاص یافت. در این فصل به طور جداگانه در مورد تأثیر جنسیت، سن و شغل روی زبان افراد بحث شد.

در فصل سوم نشان دادیم افراد در موقعیت‌های مختلف احساسی (خشم، اندوه و شادی) به گونه‌ای متفاوت صحبت می‌کنند. فصل چهارم، به ارتباط بین زبان و منزلت افراد اختصاص یافت. در این فصل زبان شخصیت‌ها، با توجه به فرادستی و فرو دستی‌شان مورد بررسی قرار گرفت.

خلاصه داستان

صبح زود که مرگان^۱ از خواب بر می خیزد، می بیند شوهرش سلوچ رفته است، مرگان برای یافتن او تا اطراف ده می رود اما دیگر اثری از او نیست. به خانه کدخدا می رود تا راه چاره ای از او بپرسد اما بدون هیچ پرسشی از آن جا باز می گردد. سالار برای وصول طلبش به خانه سلوچ می آید و قصد دارد مس های جهیزیه مرگان را در ازای طلبش بردارد. عباس، ابراو^۲، هاجر و مرگان با سالار گلاویز می شوند و به زور مس ها را از چنگ او بیرون می آورند. با رفتن سالار، هاجر و مرگان به محلی خارج از ده رفته و مس ها را پنهان می کنند. سالار، ابراو و عباس را از روی زمینش بیرون می کند، عباس ابراو را کتک می زند، گوش او را می جود و به زور پنبه چوب های (هیزم تنور و اجاق) او را مال خود می کند، صبح، تنها نان ناندان و خرمای خیرات را می خورد و غروب خواهرش هاجر را به باد کتک می گیرد تا محل پنهانی مس ها را لو بدهد. مرگان هم با سیخ تنور به دنبال عباس می افتد، عباس از خانه فرار کرده و به دنبال حاج سالم (گدای آبادی) راه می افتد. حاج سالم و پسرش مسلم از صبح تا شب، مانند شبچی سرگردان در کوچه ها پرسه می زنند. عباس، به همراه حاج سالم به پشت در خانه داماد آقا ملک می رود. داماد آقا ملک، میرزا، سالارعبدا...، کربلایی دوشنبه، ذبیح ... و کدخدا نوروز جلسه ای تشکیل داده اند، تا پولی روی هم گذاشته و شروع به پسته کاری کنند. چون زمین خودشان سخت است و برای کشت خربزه و هندوانه به آن نیاز دارند، طمع به «خدا زمین»، زمین فقرا می کنند.

زمستان آرام آرام می گذرد، مرگان کنار پنجره ایستاده و با دیدن دانه های برف، خاطرات خوش گذشته، از ازدواجش با سلوچ گرفته تا به دنیا آمدن فرزندان، برایش تداعی می شود. عباس و ابراو برای بارو کردن پشت بام ها بیرون می روند، سقف خانه مادر

علی گناو روی سرش خراب می‌شود، علی گناو زنش را مقصر می‌داند که شب زمستانی او را از خانه بیرون انداخته به همین دلیل طوری او را کتک می‌زند که دست و پایش شکسته می‌شود. ابراو به دنبال شکسته بند می‌رود و مرگان برای کندن قبر مادر علی گناو، به قبرستان.

علی گناو، مرگان را درون قبر می‌کشانند، هاجر را از او خواستگاری می‌کند و قول می‌دهد که عباس و ابراو را سر کار ببرد. بهار از راه می‌رسد، علی گناو، مرگان و هاجر را برای خرید عروسی به شهر می‌برد و رقیه، زن گناو، مانند پیراهن چرکمردی از لابه لای در، رفتن آن‌ها را تماشا می‌کند. عباس به شتر چرانی سردار می‌رود، لوک شتر که بهار مست شده به دنبال او می‌افتد، عباس از ترس شتر به درون چاهی می‌پرد و از نفس افعی یک شبه پیر می‌شود. کربلایی دوشنبه از مرگان خواستگاری می‌کند، هاجر که شب عروسی‌اش از دست گناو فرار کرده، به زور به حجله برگردانده می‌شود، مرگان برای گرفتن مزد عباس به خانه سردار می‌رود، سردار به او تجاوز می‌کند، میرزا قصد شخم زدن «خدا زمین» را دارد، مرگان و عباس درون چاله‌ای می‌نشینند تا مانع شخم زدن شوند، اما ابراو که روی تراکتور، برای میرزا کار می‌کند، به خاطر خوشحال کردن او مرگان را به تراکتور می‌بندد تا زنده به گورش کند، میرزا در آخرین لحظات مانع می‌شود. مرگان، عباس و مراد افسرده و غمگین به خانه باز می‌گردند. ابراو از کار خود پشیمان شده و به خانه بر می‌گردد. میرزا پول شرکا و وام دولت را برداشته و فرار کرده است. مولا امان می‌گوید: سلوچ را دیده‌اند که در معدن شاهرود کار می‌کند. مرگان ته مانده مس‌ها را بر می‌دارد تا از زمینج بیرون برود، در میان راه سلوچ را می‌بینند که دهانه کاریز(قنات) را باز کرده و دارد بیرون می‌آید.

فصل یکم

زبان و اجتماع

- زبان و مکان زندگی
- انتخاب واژگان
- ضرب المثل و کنایه
- ابدال و حذف
- تعاملات اجتماعی
- زبان و فقر
- واژه‌ها و توصیفات
- زبان و بی اعتمادی
- زبان و دروغ
- دروغ و مناعت

برخی از عوامل زبانی مؤثر در بروز ویژگی‌های اجتماعی

هر شخصی تحت تأثیر محیطی که در آن زندگی می‌کند، دایره واژگانی متفاوتی در اختیار دارد. شخصیت‌های یک داستان بایستی طرز تفکر، زبان و اعتقاداتی مناسب با محیط زندگی خود داشته باشند.

از آن جایی که دولت آبادی قصد داشته است، تأثیر یک طرح اشتباه دولت را بر روی زندگی مردم روستا نشان دهد، سعی کرده است، زبان شخصیت‌ها را مناسب با محل زندگی شان انتخاب کند تا خواننده راحت تر با آن‌ها همذات پنداری کند. او با انتخاب واژگان مخصوص لهجه روستا، ابدال، حذف و به کار بردن ضرب المثل‌ها و کنایه‌ها که تناسب بیشتری با لهجه روستایی دارد، تا اندازه زیادی توانسته است زبانی نزدیک به لهجه مردم روستا خلق کند.

۲-۱ زبان و مکان زندگی

به نظر می‌رسد، هر محیط جغرافیایی و فرهنگی ویژگی‌های خاص خود را داراست که بر روی خلق و خوی افراد آن منطقه، و به پیرو آن بر روی زبان آن‌ها تأثیر گذار است. مردمانی که در مناطق سردسیر زندگی می‌کنند، خصوصیات متفاوت، با مردم نواحی گرمسیر دارند، منطقه‌ای که در آن آسمان و زمین سخاوتمندانه نعمتش را بر مردم ارزانی می‌دارد مردمی سخاوتمندتر از مردم مناطق خشک و کم حاصل پرورش می‌دهد. (البته این گفته نسبی است و حکم کلی ندارد).

«از نظر ایپولت (تن) (بنیانگذار علم جامعه‌شناسی ادبیات): «محیط به انسان‌هایی که در آن هستند ویژگی‌های خاص می‌بخشد.» (او) درباره محیط زندگی مردم هلند و تأثیر آن بر خلق و خوی آن‌ها می‌نویسد: «می‌توان گفت که در این مملکت از آب علف به وجود

می‌آید و از علف دام و از دام پنیر و کره و گوشت و از همه این‌ها، به اتفاق آبجو، هلندی‌ها، در حقیقت از این زندگی سرشار، و این سازمان طبیعی، اشباع شده از رطوبت، خلقیات فلاندری و بلغمی مزاجی و عادت بقاعده و ذهن و اعصاب آرام و توانایی مواجهه معقول و روادارانه با زندگی و رضایت خاطر مدام و عشق به سلامتی، و در نتیجه، استیلای پاکیزگی و کمال آسایش به ثمر می‌رسد.» (عسگری، ۵۸)

اگر بپذیریم، محیط زندگی تا این اندازه بر روی خلق و خوی افراد تأثیر می‌گذارد، می‌توانیم این گونه استدلال کنیم، خشونت و عصبی بودن مردم زمینج، خساست و ناخن خشکی که در چهره و رفتار شان دیده می‌شود، بازتاب محیط سخت و خشن آن‌هاست. روستایی که زمینش، تنها محصولی که به بار می‌آورد هندوانه است و چند محصول دیگر، آسمانی که بخیل است و زمستانی خشک و طولانی دارد، چنان مردم را در خود فرو می‌برد که دیگر کسی مهلت اندیشیدن و همدردی با دیگران پیدا نمی‌کند. هر چند گاهی رگه‌های کمرنگی از محبت در چهره و رفتار آن‌ها دیده می‌شود اما اغلب با پیشامد و یا حادثه‌ای از بین می‌رود و محو می‌شود. این محیط و این شرایط زندگی بر انتخاب واژگان، ساخت واج‌ها و نحو زبان مردم تأثیر می‌گذارد. «در این تردیدی نیست که هیچ نویسنده‌ای در خلأ به آفرینش نمی‌پردازد و همین در اجتماع و زمان خاص واقع شدن خالق آثار ادبی، آگاهانه یا ناآگاهانه، محتوا و فرم اثر او را شکل می‌بخشد.» (عسگری، ۵۹، ۵۸)

هنگامی که نویسنده شروع به نوشتن می‌کند، بایستی تمام این جوانب را مورد مطالعه قرار دهد او می‌خواهد چگونه شخصیتی بیافریند؟ اگر فردی بی سواد است، نحوه تعاملش با یک فرد تحصیل کرده متفاوت است و لهجه یک فرد شهری به طور چشم‌گیری متمایز از لهجه یک فرد روستایی است. هر محیطی ابزار، اشیاء و حتی غذا و میوه خاص خود را داراست، حتی زمین هر منطقه‌ای با منطقه دیگر متفاوت است. زمین منطقه‌ای نرم و

حاصلخیز و منطقه‌ای دیگر خشک و بایر، خاک منطقه‌ای سرد و سیاه است و منطقه‌ای دیگر قرمز، در توصیف این زمین، نویسنده بایستی واژگانی را گزینش کند که متناسب با این ویژگی‌ها باشد. دولت آبادی در توصیف زمین زمینج از صفت‌هایی مثل «چغر» استفاده می‌کند که خشونت واج‌های «چ و غ» تداعی کننده سفتی و سختی این زمین می‌باشد. (۳۷)^۳ داستان جای خالی سلوچ، در روستای زمینج، روستایی دور افتاده اتفاق می‌افتد، مردم روستا با شهر، کم یا اصلاً، هیچ ارتباط و شناختی ندارند، گویی به جز این روستا و این نحوه زندگی، نقطه‌ای دیگر در این دنیا وجود ندارد، به طوری که وقتی مراد از «ابراو» در مورد چگونگی ساخت تراکتور و یا محل ساخت این وسیله سؤال می‌پرسد، «ابراو» هیچ جوابی نمی‌تواند بدهد و آن‌ها هیچ زمینه ذهنی نسبت به منطقه‌ای خارج از زمینج یا نواحی اطراف آن ندارند. (۲۳۲) «باور همگانی است که هر فرد در گره بند موقعیت اجتماعی- فرهنگی خاصی زندگی می‌کند و در چارچوب مقتضیات مترتب بر آن محدود شده است، او از آغاز تولد و پا گذاردن به جهان و ورود به شبکه‌ی اجتماعی خاص ناظر بر آن با بخشی از هستی رو به رو می‌شود که متون زبان نیز جزئی از آن هستند، اما کسانی که این متون را تولید می‌کنند با زبان در چارچوبی آشنا هستند که جایگاه شان در جامعه به لحاظ سنی، جنسی، قومی، تحصیلی، شغلی و طبقاتی آن را تعیین می‌کند.» (مهاجر، ۱۴۴)

۲-۱-۱ انتخاب واژگان

پل سزان به این ایده رسیده بود: «در کمپوزسیون هر چیز به اندازه‌ی چیزهای دیگر اهمیت دارد، هر جزء به اندازه‌ی کل اهمیت دارد.» (چایلدز، ۱۲۹) برای آفرینش شخصیت‌هایی که بتواند بازگوکننده تمام ویژگی‌های آن‌ها باشد، بایستی در انتخاب تک تک کلمات دقت کرد. دولت آبادی برای آن که بتواند شخصیت‌هایی زنده و متحرک بیافریند به لحن افراد و جزئیات زبان شان توجه زیادی نشان داده است. گروتروود استاین

می‌نویسد: «باید ارزش هر واژه را دوباره به چنگ آورم، بفهمم چه معنایی دارد و در درون آن عمل کنم.» (همان، ۱۲۹) نویسنده بایستی واژه‌ها را از نو لمس کند، اطراف و جوانب آن را مورد مطالعه قرار دهد و طوری آن‌ها را به کاربرد که گویی اولین بار است که به کار برده می‌شوند. به عنوان مثال در جمله زیر از مرگان، نویسنده با استفاده از کلمه‌هایی مثل، «دله گی» و «لته پیچ» تصویری زنده از شخصیت مرگان، به عنوان یک زن روستایی نمایش می‌دهد:

«- چطور برای دله گی می‌شود میان برف‌ها رفت، اما برای کار نمی‌شود؟ ... از این گذشته پاهاتان را خودم لته پیچ می‌کنم.» (۱۰۴)

حتی صفات، قیده‌ها و افعال بایستی مناسب با محیط زندگی افراد ساخته شود. مانند کاربرد صفت «لق لقا» و فعل «بتید» در جمله‌های زیر:

«- کربلایی حبیب کجا می‌تواند در این هوا روز برف بیندازد؟ دماغش را بگیری جان‌ش در می‌آید پیرمرد لق لقا!»

- پس بام خانه خودمان چی؟ بگذاریم این قدر زیر برف بماند تا بتید؟» (۱۰۴)

هنگانی که در سرمای زمستان، ابرو و عباس پنبه چوب‌ها را به سختی از زمین می‌کنند، نویسنده با استفاده از واژه‌هایی مثل «لنگ خلاشه»^۴، یغور، چغر، اصلاً که واج‌های خشنی دارند، تأثیر خشونت زمین و آسمان را بر روی زبان دو برادر نشان می‌دهد:

«- توی لنگه خلاشه اصلاً آنقدر زور داری که همچو ریشه یغوری را از زمین به این

چغری بیرون بکشی؟» (۳۷)

معادل واژه‌هایی که افراد استفاده می‌کنند، واژه‌های جایگزین بسیاری وجود دارد که هر فردی بنابر بافت اجتماعی و فرهنگی که در آن قرار می‌گیرد، یکی از آن‌ها را مورد انتخاب قرار می‌دهد. به عنوان مثال، هنگامی که عباس به خانه می‌آید و برادر تب کرده‌اش

را می‌بیند، جانشین واژه «چه چیزی» واژه «چه مرگی» را مورد استفاده قرار می‌دهد که گویای محیط خشن روستای زمینج است، حتی هنگامی که افراد می‌خواهند ارتباط عاطفی با یکدیگر برقرار کنند، از واژه‌های سخت و خشن استفاده می‌کنند.

«چه مرگی خورده ای؟» (۵۳)

هنگامی که «ابراو» از او درخواست کمک می‌کند، در جواب می‌گوید:

«دیگر چکارت کنم؟ هر چی جل و پلاس بوده که انداخته‌ای روت؟» (۵۳) واژه «جل و پلاس» جانشین «لحاف» یا «پتو» آمده است و نویسنده به طور غیر مستقیم و از میان گفت و گوی دو برادر فقر و شرایط خوابیدن «ابراو» را تصویر کرده است. در ضمن با آمدن این جملات، محیط زندگی خانواده سلوچ برای خواننده، قابل لمس و مشاهده می‌شود.

«عباس دست از گهگیری برداشت، و مانده نان را میان یقه پیراهنش انداخت، ته مانده نان راقورت داد و گفت:

- خیلی خوب. خیلی خوب. حالا که خیلی خلقنا کرده‌ای یکیش را ورمی دارم.» (۵۵)
در این جملات زبان راوی و زبان عباس، هماهنگ با یکدیگر به کار رفته اند، واژه‌هایی مثل «گهگیری» و «ته مانده نان» که راوی برای توصیف شخصیت عباس مورد استفاده قرار داده یا واژه‌هایی مثل «خیلی خوب»، «خلقنا» و مفعول «یکیش را» که عباس به کار برده، هماهنگ با یکدیگر و در جهت آفرینش لهجه روستایی به کار رفته است. در صحنه‌ای، نویسنده نحوه غذا خوردن مولامان و «ابراو» را به تصویر می‌کشد، او از یک طرف با توصیف این صحنه، مخاطب را وارد جریان داستان می‌کند، تا بتواند با شخصیت‌های داستان همذات پنداری کند، از طرف دیگر واژه‌های راوی «حریفان دور کاسه، وایی بماند» را هماهنگ با واژه‌های مورد استفاده مولامان و ابراو به کار می‌برد:

«- خوب: خدا قوت پهلوان. بگو بینم این تراکتور چه جور جانوریست؟

ابراوی آن که از حریفان دور کاسه و گرفتن لقمه واپی بماند، گفت:

-همینجوری می‌شوراند و پیش می‌رود. « (۲۸۱)

نویسنده با استفاده از واژه «جانور» برای تراکتور، به نوعی برای آن شخصیت حیوانی قائل شده است، از طرف دیگر عدم شناخت مردم روستا را نسبت به فراورده‌های علمی به تصویر می‌کشد، شاید ازورای این واژه‌ها بتوانیم این گونه برداشت کنیم که نویسنده قصد دارد به کنایه بگوید: این فراورده‌های علمی قبل از این که شناخت و یا حتی پیش زمینه فکری نسبت به آن‌ها در ذهن مردم وجود داشته باشد، وارد مملکت شده‌اند و همین امر می‌تواند مشکلاتی برای مردم ایجاد کند. در این جا جا دارد، گفته پرین را یادآوری کنیم که می‌نویسد: «هر داستان موفق‌تر از آن است که می‌نماید و معنای آن بیش از بیان یک جمله‌ای مضمونی است که ما از آن برداشت می‌کنیم به دلیل آنکه داستان این عبارات را به شکل‌های متعدد و ظریفی توصیف کرده و گسترش می‌دهد. « (۵۸)

۲-۱- ضرب المثل و کنایه

معمولاً روستاها به خاطر دور بودن از زندگی شهری و کمتر دچار تغییر و تحول شدن، به فرهنگ و تمدن گذشته ایران نزدیک‌ترند، به همین خاطر ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌های بیشتری در این زبان شنیده می‌شود. مردم روستا، به خصوص در روستاهای دور افتاده‌تر، افراد پیر و کهنسال، برای انتقال بهتر منظور خود بیشتر از ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌ها استفاده می‌کنند، در صورتی که ممکن است همان معنا را مردمی که در شهر زندگی می‌کنند، به طرز متفاوتی بیان کنند. در داستان جای خالی سلوچ، مردم، بسیاری حرف‌های خود را از طریق تمثیل و کنایه بیان می‌کنند و نویسنده بدین طریق سعی کرده است، ارتباط نزدیکی

را بین مخاطب و مردم داستان برقرار کند، به عنوان مثال هنگامی که سالار می‌خواهد به پدرش بگوید: «دیگر در آمدی» نداریم، اصطلاح «نانمان گچ شد» را به کار می‌برد:

«وخیز بابا! وخیز که نانمان گچ شد.» (۳۸۰)

یا در این گفته مولا امان:

«با خودم گفتن می‌روم بیابان و بانگی رها می‌کنم، فریادی می‌زنم. جیغ! اقلاً حالا که فریادرسی ندارم سرم را توی چاه فرو می‌کنم و داد می‌زنم اسکندر شاخ دارد.» (۲۷۵) مولا امان در ضمن گفته‌های بی وقفه‌اش، به داستان «اسکندر شاخ دارد» اشاره می‌کند، که علاوه بر زیبایی کلام، موجب زنده بودن گفته‌هایش شده است. یا در این جمله:

«حالا یک ماه هم بیشتر است که این پیر یابو من را کلاونگ^۵ خودش کرده. دایم به کش و رو هستم. می‌روم انباری می‌نشینم، صبح تا ظهر برایش حرف می‌زنم؛ اما مگر لام تا کام چیزی می‌گوید؟ مگر لب می‌جنباند... مثل خری که به نعلبندش نگاه کند به من نگاه می‌کند!» (۳۷۵) کنایه‌هایی مثل: «مگر لام تا کام چیزی می‌گوید» ← به کنایه معنای سکوت اختیار کردن را دارد یا در جمله «مثل خری که به نعلبندش نگاه کند» ← که به اشاره نگاه پر تمسخر و تحقیر کربلایی دوشنبه را بازگو می‌کند.

از جمله راهبردهای کلامی دیگری که در اختیار مخاطبان قرار دارد، استفاده از تمثیل‌ها است؛ این روش بیانی در زبان مردم روستای زمینج زیاد شنیده می‌شود، مانند این جمله حاج سالم که خطاب به مرگان می‌گوید:

«... خانه‌ای که پارسال برایم گچ کرده‌ای هنوز هم مثل پوست تخم مرغ برق می‌زند.»

(۳۷۱)

این تمثیل و لحن بیانی که در این تمثیل استفاده شده، به زیبایی تصویری زنده و گویا از حاج سالم، گدای آبادی، می‌آفریند.

نمونه‌هایی دیگر از کنایه‌ها و ضرب المثل‌ها:

«- آن‌ها هم خر مرده گیر آورده‌اند که خیال دارند نعلش را بکنند.» (۱۶۰)

«- کربلایی حبیب کجا می‌تواند در این هوا روز برف بیندازد؟ دماغش را بگیری

جانش درمی‌آید.» (۱۰۴)

«تأکید بر ضعف و رنجوری کربلایی حبیب.»

«- مسلم راه افتاد تا دنبال کربلایی دوشنبه برود. اما حاج سالم او را کنار خود کشاند:

- آرام بگیر کودن! او را نمی‌شناسی؟ جان به عزرائیل نمی‌دهد او!» (۸۹)

به طور مبالغه‌آمیزی خست کربلایی دوشنبه را یادآوری می‌کند.

«- حالا ورخیز؛ ورخیز و خوش خبری ببر برای ننه‌ات و بگو با کی طرفه! به آن برادر

نامردت هم بگو چشم براه باشد تا حساب‌هایمان را وا بکنیم...» (۴۱)

چشم به راه باشد ← منتظر باشد.

حساب‌هایمان را وا بکنیم ← حسابش را می‌رسم. «از میان این دو کنایه معنای تهدید

شنیده می‌شود.»

پسر صنم گفت:

«چه خیال‌ها! خانه نشستن بی بی یان از بی چادریست، برادر!» (۱۸۳) از ناچاری و

اجبار است.

۲-۱-۳ ابدال و حذف

در زبان محاوره، مردم سعی در آسان تلفظ کردن کلمات دارند، به خصوص مردم روستا که به خاطر ارتباط صمیمانه‌ای که با یکدیگر دارند، میل به کاهش واج‌ها و هجاها دارند. در برخی از مواقع نیز، برای راحتی تلفظ، برخی از واج‌ها را به برخی دیگر تبدیل

می‌کنند. در زبان داستان، نویسنده سعی دارد از طریق انعکاس زبان مردم، شخصیت‌های واقعی و قابل باوری خلق کند، از طرف دیگر، او نمی‌خواهد زبانش به هرج و مرج و شلختگی کشیده شود. ترالوپ توضیح می‌دهد که گفت و گو باید «درست از میان کمال صحت زبان، از یک سو، و اوج بی بندوباری و شلختگی سخنگویان معمولی، از سوی دیگر، چنان پیش برود که نه هرگز بدین نزدیک شود و نه بدان؛ چه اگر گفت و گو بدان نزدیک شود، رنگ «لفظ قلم» و عادت «ملانقطیان» را به خود می‌گیرد؛ و اگر بدین دیگری نزدیک شود، بوی دهن کجی به کسان و دست انداختن آنان از آن بر می‌خیزد؛ و این بسا که توهینی به خواننده قلمداد گردد». (آلوت، ۵۰۸) ساختن زبانی که در عین پاکیزگی، نزدیک به زبان مردم باشد، اندکی دشوار است. اما بعد از ساخت و آفرینش چنین زبانی، ممکن است خواننده‌ای جملات یک کتاب را، برای سال‌ها به خاطر بسپارد و یا چنان با شخصیت‌های داستان مأنوس شود که تا مدت‌ها، آن‌ها را از انسان‌های واقعی نیز جاندارتر احساس کند.

دولت آبادی فعل‌ها و کلمات را با دقت نظر بسیاری انتخاب کرده است، فعل‌های پیشوندی را با ابدال و حذف به زبان عامیانه نزدیک کرده و در بسیاری از کلمات، با حذف برخی از واج‌ها، تصویری زنده از یک لهجه روستایی آفریده و با قرار دادن این کلمات در ساخت جملاتی مناسب، مانع از به هم ریختگی و هرج و مرج زبان شده است.

مثال:

«-وخیز بابا! وخیز که نانمان گج شد. (۳۸۰)

وخیز ← ابدال و حذف ← «برخیز»

«-کجا داری می‌روی خانه مرگان؟

-جای معلومی نمی‌روم برار جان! (۳۷۱)

برار ← حذف «د» + «-» ← برادر»

«- بیا! بیا دیگر نمی خوا خجالت بکشی! برای خودت گهی خورده‌ای. کله ات باد

داشته. خوب دیگه! (۳۵۸) نمی خوا ← حذف هجای آخر ← نمی خواهند»

کله‌ات باد داشته ← در زبان عامیانه «است» در ماضی نقلی حذف می‌شود. «

«- ورخیز دیگر: حالا نومزادت می‌آید. خوب نیست! اینجوری جلوی او مثل نعش

افتاده باشی. و خیز یک قبضه آب به روت بزن. و خیز! (۲۳۶) ورخیز ← ابدال برخیز

«بی بی بیوه آقا ملک تکه‌ای نان و کاسه‌ای پلو برای حاج سالم و پسرش آورد و

گفت:

«وردارید و ببرید بیرون بخورید. یالا دیگر. می‌خواهم در را ببندم!» (۹۱)

وردارید ← بردارید. «

۲-۱-۳ تعاملات اجتماعی

نحوه برقراری ارتباط در جوامع مختلف، بسته به بافت اجتماعی، جغرافیایی و فرهنگی که در آن قرار گرفته‌اند، متغیر است. حتی نحوه سلام و احوالپرسی کردن و خداحافظی شان نیز بسته به شرایط فرهنگی و اجتماعی افراد متمایز از یکدیگر است. مثلاً در روستای زمینج، مردم ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند، همه، همدیگر را می‌شناسند، در خانه‌ها همیشه باز است، محیط درون و برون خانه «جز در مواردی خاص» قابل تفکیک از یکدیگر نیست. افراد بیرونی، با یک اجازه ساده و گاهی بدون اجازه و تنها با یک صدا زدن وارد خانه می‌شوند. در ابتدای داستان، هنگامی که کدخدا نوروز قصد دارد، وارد خانه مرگان شود، می‌گوید: «کسی سرش برهنه نباشد؛ یالله!» (۶۰)

او با آوردن این جمله، افراد خانه را از ورود یک مرد نامحرم آگاه می‌کند و بطور غیرمستقیم، اجازه ورود به خانه مرگان را می‌گیرد. از طرف دیگر کلمه «یاالله» واژه‌ای است که مردان برای ورود به خانه‌ای که در آن نامحرمی حضور دارد به زبان می‌آورند. و یا هنگامی که «گناو سر به خانه مرگان فرو می‌کند» می‌گوید: کجاست این عباس تو؟ (۱۵۲) گناو بدون اجازه گرفتن و یا حتی سلام و احوالپرسی، وارد گفت و گو با خانواده مرگان می‌شود. یا هنگامی که مادر گناو می‌میرد و علی گناو صبح زود، برای اجرای مراسم کفن و دفن بیرون می‌رود، کربلایی صفی، بدون مقدمه شروع به گفت و گو با گناو می‌کند: «تو که داری کله پا می‌روی؟ پس در حمام را کی باز می‌کند؟

کربلایی صفی بود. بابای کدخدا.» (۱۵۲)

نویسنده ابتدا جمله کربلایی را می‌آورد و در جمله بعد او را معرفی می‌کند، شاید بدین خاطر که بتواند مخاطب را بهتر وارد بافت داستان کند. صبح زمستان است، برف زیادی باریده و کوچه‌های زمینج خلوت و ساکت است. این گونه است که با شنیده شدن صدای کربلایی صفی، خواننده نیز وارد کوچه‌های خلوت زمینج می‌شود. هر شخصیتی زبان مخصوص به خود دارد، کربلایی دوشنبه، مراد و یا افراد دیگر، برای شروع تعاملشان اسم صوت «ها» را بکار می‌برند و نویسنده این گونه زبان و جملات شخصیت‌هایش را به لهجه روستا نزدیک می‌کند:

کربلایی دوشنبه:

«-ها مرگان بانو: خدا قوت!» (۲۰۳)

«-مراد خوابیده‌ای به این زودی، خاله مرگان؟ ها؟ خاله مرگان!» (۳۰۷)

«-مراد، پشت در آمد و هاج و واج رو در روی مرگان ایستاد:

«-ها! چی شده خاله مرگان؟» (۳۹۷)

از طرف دیگر، استفاده از کلمه خاله ارتباط نزدیک و صمیمانه مراد و مرگان را نشان می‌دهد.

یکی دیگر از ویژگی‌های ارتباطی در زبان سنتی ایران، به خصوص در لهجه روستایی، استفاده از افعال دعایی است. معمولاً هنگام عزادار بودن یک شخص و یا در جواب کسی که قصد کمک به دیگران دارد، به کار برده می‌شود. به عنوان مثال، هنگامی که مادر علی گناو می‌میرد، افراد آشنایی که به او می‌رسند این گونه با او وارد گفت و گو می‌شوند:

«- باقی عمر شما باشد، علی خان.

علی گناو نمی‌دانست چه جوابی باید به ملا بدهد. گفت:

-خدا به شما عمر بدهد. «(۱۶۲)

یا هنگامی که پدر قدرت به او می‌رسد:

«- آمده بودم کمک علی خان!

-خدا عمرت بدهد. کاری نبود. «(۱۶۲)

یا در این جملاتی که بین حاج سالم و مرگان رد و بدل می‌شود:

«-داری چه می‌کنی حاج سالم؟

-خشتکم را می‌دوزم، خواهرم ... دارم به لب گور نزدیک می‌شوم خاله مرگان!

-بدهش به من، برایت بدوزم. «(۳۷۰)

واژه‌هایی مثل «خواهرم» و «خاله مرگان» که حاج سالم به زبان می‌آورد، یا فعل «بدهش به من» که مرگان برای کمک به حاج سالم بر زبان می‌آورد، به نوعی ارتباط نزدیک مردم آبادی را نمایش می‌دهد. برای این که داستانی منطقی و عادی به نظر برسد و شخصیت‌های داستان برای خواننده قابل باور باشد، نویسنده بایستی خود، در میان آن مردم زندگی کرده باشد، یا آن قدر در مورد بینش، طرز تفکر و نحوه ارتباطات آن‌ها آگاهی داشته باشد، که